

گزارش تحلیلی و (نسبتا) اجتهادی از متن فوق و از کلیت مساله

مطابق متن فوق، در زمان حضور امام - علیه السلام - شخص امام یا منصوب ایشان می‌تواند فردی را برای قضا نصب کند. قابل توجه این که پیش فرض فقها در این بیان، نصب فردی است که واجد شرایط است، لکن چون عصر حضور است و قضا نیازمند نصب است، گفته شده: امام یا منصوب ایشان، فرد واجد شرایط را باید نصب کنند، با این توضیح معلوم می‌شود که فرد مزبور وکیل اصطلاحی نیست بلکه منصوب برای قضا است؛ مثل منصوب خاص امام علیه السلام.

همچنین معلوم گردید که منصوب خاص، زمانی می‌تواند دیگری را نصب کند که حق نصب را از طرف امام - علیه السلام - داشته باشد و قاعدتا وقتی این حق را برای وی باید قائل شد که قرینه‌ای بر داشتن این حق دلالت کند. به نظر می‌رسد با اطلاق تولیت از سوی امام - علیه السلام - چنین حقی برای او ثابت نیست؛ زیرا این حق، ربطی به اذنی که از طرف امام - علیه السلام - گرفته است، ندارد و خود، نیازمند اذن است.¹

آن چه بیان گردید، مطابق قاعده و قاعدتا نباید مورد مناقشه باشد؛ لکن این همه - چنان که هویدا است - مربوط به زمان حضور است، نسبت به زمان غیبت اختلاف است:

برخی قائل‌اند: فردی که بنابر نصب یا توکیل او است، هر گاه فاقد شرط باشد، قهرا نمی‌توان او را بر کار قضا گمارد و اگر واجد باشد، قهرا خود، منصوب به نصب عام است و موضوع توکیل و نصب او منتفی است.

البته این گروه، کارهای مقدماتی و پسینی قضا را که نیازمند نصب و حتی وکالت نیست، بلکه اذن برای آن کافی است،² را در محدوده منع خود داخل نمی‌کنند،³ هر چند نسبت به برخی کارها گفتگو است که از کارهای مقدماتی به حساب می‌آید یا نه؟ توجه کنید:

«جوّز بعض المانعین التوکیل فی مقدمات الحکم کاستماع الشهادة و التحلیف. و اشکل علیه فی الجواهر بانه اذا کان استماع الشهادة قابلا للوكالة فالحکم بالاولوية».⁴

به اعتقاد ما، مناقشه در اشکال محقق نجفی بر تجویز مزبور کار سختی نیست! و نسبتی بین مثل اشهاد و تحلیف که به راحتی صورت می‌پذیرد با حکم برقرار نیست، چه رسد به این که اولویت مورد ادعای ایشان، برقرار باشد!

در مقابل، برخی معتقدند: در عصر غیبت به غیر واجد شرایط⁵ (غیر مجتهد) می‌توان وکالت یا تولیت داد، به این صورت که فقیهی، غیر مجتهد را برای قضاوت، وکیل خود نماید؛ قهرا باید بر اساس رأی او، قضاوت نماید یا برای اجرای صیغه حکم، به او صلاحیت بدهد و او را برای این سَمَت، نصب نماید.

1. ر.ک: همان، ص 47.

2. بلکه گاه اذن هم نمی‌خواهد. فتامل تعرف.

3. به متون فقهی مراجعه شود.

4. کتاب القضاء (تقریرات درس آیت الله گلپایگانی) ج 1، ص 90.

5. منظور از «غیر واجد شرایط» غیر مجتهد است. با این پیش فرض که مجتهد خود به خود واجد شرایط است و با نصب عامی که از سوی معصوم. علیه السلام. دارد، قضاوت او اعتبار می‌یابد. لکن غیر مجتهد، فاقد شرط اجتهاد است؛ حال پرسش این است که آیا می‌توان برای این شرط، بدلی شرعی فرض کرد؟ به این که از طرف مجتهد وکیل باشد یا منصوب شود. این جا است که اختلاف شده است. با این توضیح،

(در کلام پیش نقل شده از صاحب جواهر دقت شود، هر چند بسی مناسب بود که مساله توکیل و تولیت در کلام ایشان و اقران ایشان به هم نمی‌آمیخت).

قابل توجه این که قائلان به جواز (هر چند در حدی که بیان شد) این سخن خود را در فرض اعتبار اجتهاد در قضاوت مطرح می‌کنند و گرنه، بنابر انگاره عدم اعتبار (که انگاره موجه نزد ما است) نوبت به این راهکارها نمی‌رسد.

چنان که فرض ایشان، فرض اضطرار به قضای غیر مجتهد و ورود غیر مجتهدان به صحن قضا نیست، بلکه آن چه گفته‌اند، در فرض طبیعی (و نهایتاً حاجت مردم هر چند به اضطرار نرسد) است و الا - هر چند به اقتضای کلام جمعی از ایشان - برای اضطرار، حساب دیگری باز می‌کنند.⁶

به این نکته نیز باید توجه کرد که صاحب جواهر که در متن فوق، وکالت غیر مجتهد را برای قضاوت و تولیت برای اجرای صیغه پذیرفت، در موضعی دیگر آن را در قالب قاضی مأذون مطرح می‌کند و البته آن را هم در محدوده قضاوت بر اساس نظر موگل می‌پذیرد.⁷

اعتراضی که ممکن است بر تعبیر فقها و احیانا تعبیرات گذشته ما وارد شود، ناوارد است. اعتراض این است که اگر فرض شما بر این است که شخص فاقد شرط است قهرا چه معنا دارد که بحث می‌شود توکیل یا تولیت او صحیح است یا نه؟ اگر فاقد است که راه اصلاح ندارد و اگر واجد است که نیازمند نصب و توکیل نیست. پاسخ اعتراض هم همین است که بیان شد. نیز با این توضیحات معلوم گردید که فرض کلام فقها صرفاً فقد شرط اجتهاد است نه شرایط دیگر از قبیل جنسیت خاص، ایمان، طهارت مولد.

6. به متون فقهی مراجعه شود، از جمله کتاب القضاء للمحقق الرشتی، ص 55.

7. جواهر الکلام، ج 40، ص 19.